

زمان مکان شخصیت و خاطره یک قوم در صد سال تنهایی

Ian Johnston

سخنرانی یان جانستون
استاد تروزی ادبیات تطبیقی
در دانشگاه مالاوینا

ترجمه پیمان هاشمی نسب

مایلم ابتدا سخن را با طرح سوالی آغاز کنم
و بعد به بیان چند دستورالعمل یا رهنمودهایی بپردازم
که ممکن است مایل باشید در پاسخ به این سوال مورد بررسی قرار دهید. فکر
می‌کنم همه مادر این که این رمان
به طرز اعجاب‌آوری غنی است، هم نظر باشیم،
پس در این مورد سخنی به زبان نمی‌آورم. هر چند که با تفحص و بررسی برخی
از الگوهای موجود در رمان
شاید بتوانیم در شکل‌گیری برخی مشاهدات روشنگرانه و بالقوه نقش داشته
باشیم.

بنابراین قصد دارم به ترتیب مراحل زیر این رمان را مورد بحث قرار دهم:

الف - اول، می‌خواهم رمان صد سال تنهایی را

در مقام یک اثر حماسی - به مفهوم سنتی این کلمه - مورد توجه و بررسی قرار
دهم و به کمک این رویکرد

به طرح سوالی تفسیری بپردازم.

ب - دوم، در نظر دارم تأثیرات پیچیده‌یی را که مخلوق این رمان است،

مورد توجه قرار دهم: حس فوق‌العاده کمیک آمیخته با آبرونی سراسر تراژیکی
که علت اصلی آن خلاقیت و ابتکار کاملاً پرجوش و خروش،

و مایه انبساط خاطر موجود در پیرنگ و شخصیت‌های رمان است.

ج - سوم، مایلم با حداقل توضیحی درباره این تأثیرات پیچیده، سه جنبه خاص
موجود در رمان مذکور را مورد توجه قرار دهم: حس دوگانه زمان در این رمان و

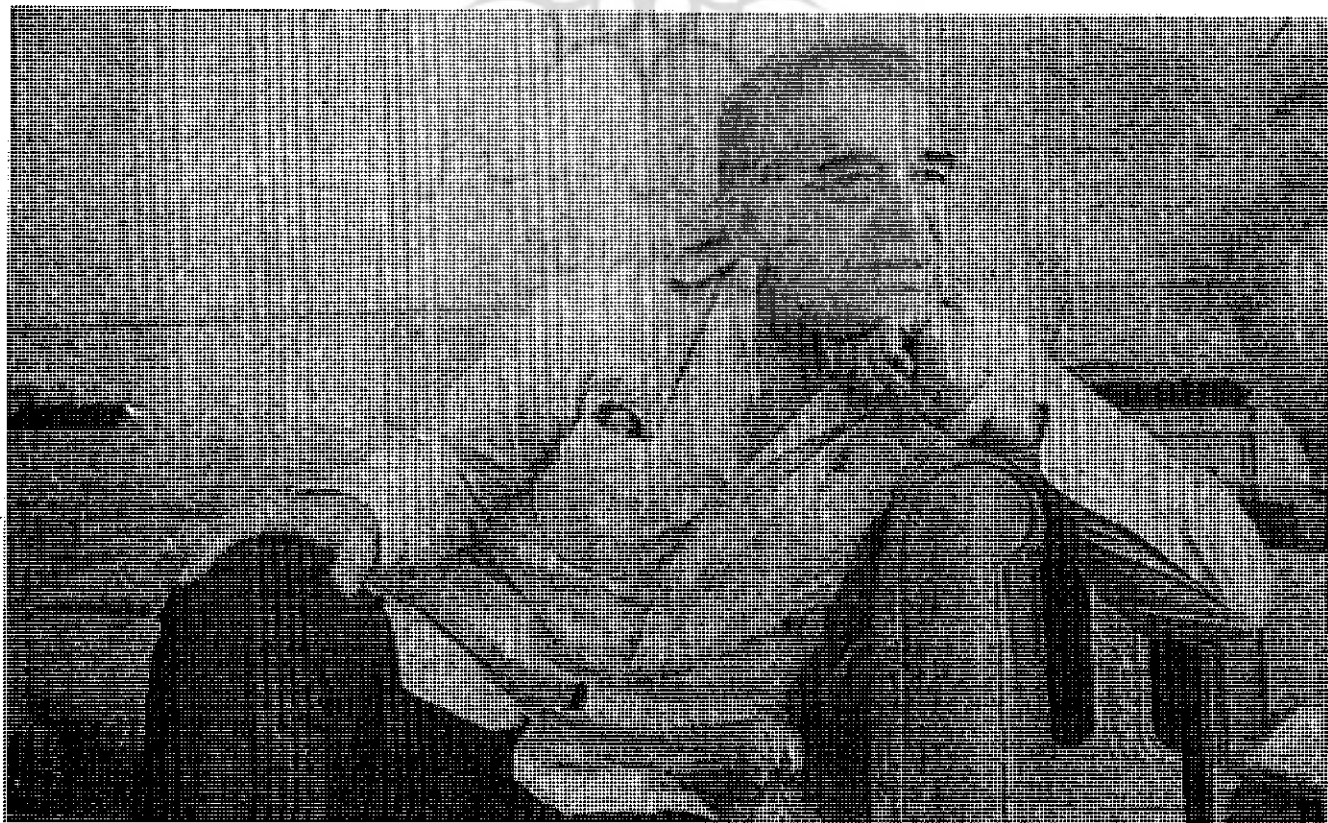
سبک رئالیسم جادویی.

د - در آخر، با جمع‌بندی تمامی این موارد، روی سخنم را

متوجه سوال مطروحه در ابتدای بحث خواهم کرد. به نظر من، این رمان در

حقیقت حاوی نکات بسیار مهم و خردمندانه‌یی است که

واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی دنیای توصیف‌شده‌اش را آشکار می‌سازد.



صد سال تنهایی در مقام یک اثر حماسی

برای من کاملاً روشن است که با در نظر گرفتن هر گونه مفهوم مرسوم و متداول این اصطلاح ادبی، ما در این جا با اثر حماسی سروکار داریم: یک داستان بلند روایی با گستره وسیعی برای بررسی ما که یک دوره فرهنگی خاص را در تاریخ یک ملت آشکار می‌سازد. این رمان سرگذشت بنا، آبادی و نابودی دهکده ماکوندا و Maconda و مهم‌ترین خاندان در آن، بوئندیا Buendia است. به دنبال روایت تاریخی این دو مورد، همچون هر اثر حماسی دیگر، مواجهه ما با تصویری است که نشان می‌دهد چگونه یک لحظه در تمدن بشری، زندگی گروه خاصی از مردم را سازمان داده است. (همان طور که در کارهای حماسی بزرگ دیگر مثل اودیسه با آن روبه‌رو می‌شویم.)

این رمان نیز همانند دیگر آثار حماسی، با واقعیت تاریخی گروه خاصی از مردم مرتبط است. این واقعیت در رمان مذکور به توسعه کشوری از آمریکای جنوبی به نام کلمبیا از زمان استقلال آن از کشور اسپانیا در اوایل قرن نوزدهم (۱۸۱۰-۱۸۱۵) - اطلاق می‌شود. می‌توان به این نکته پی برد که جنگ‌های داخلی به ظاهر بی‌پایان به تصویر کشیده شده در این رمان، کاملاً بر اساس جنگ‌های داخلی کلمبیا طی سال‌های (۱۸۸۵-۱۹۰۲) است و نیز ارتباط و شباهت‌های بسیاری میان یکی از شخصیت‌های رمان به نام سرهنگ آتورلیانو Colonel Aureliano و ژنرال رافائل اوریب Rafael Uribe وجود دارد. این ژنرال همان کسی است که پدربزرگ مارکز تحت فرمان او جنگ می‌کرد. همانند واقعه‌یی که در رمان رخ می‌دهد، پیکار و نبرد ژنرال طی پیمانی به نام Treaty of Neerlandia، در سال ۱۹۰۲ خاتمه می‌یابد.

بین سال‌های (۱۹۰۸-۱۹۰۰) زمام امور شفلی در کلمبیا تحت کنترل یک کمپانی بوستونی به نام United Fruit Company درآمد. مشکلات طبقه کارگر که در پی آن به وجود آمد، منجر به اعتصاب گسترده ۳۲ هزار کارگر در هفتم اکتبر ۱۹۲۸ گردید. متعاقباً، دولت از قشون خود برای سرکوب اعتراض کارگران استفاده کرد و در نتیجه در پنجم دسامبر ۱۹۲۸ قتل‌عامی در سیناگا Cienaga رخ داد.

مسائل مهم‌تری که علاوه بر این برای درک رمان وجود دارد، حضور خود نویسنده و خانواده‌اش در این رمان است. این نکته، که البته بعداً درباره‌اش بحث خواهم کرد، راه حل مناسبی برای پی بردن به نکات سیاسی موجود در رمان است.

هدف من در بیان این تاریخ و سرگذشت، بدین معنی نیست که دانستن حقایق تاریخی برای درک و فهم این رمان ضروری هستند، بلکه صرفاً قصد دارم این نکته را خاطر نشان کنم که صد سال تنهایی همچون

دیگر آثار حماسی مثل (موبی‌دیک)، انغمه ژولنده و جنگ و صلح، ریشه در تاریخ - چه واقعی و یا خیالی - مردم خاصی دارد.

با ذکر خصوصیت حماسی این رمان، سوالی که مایلم در این لحظه مطرح کنم این چنین است: این رمان کدام خصیصه زندگی را بزرگ می‌شمرد؟ طبیعت نگرش سیاسی - اجتماعی‌یی که در این جا مورد بررسی قرار می‌گیرد چیست؟ و چگونه درباره مردم و جامعه ما کوندو قضاوت کنیم؟

به حق می‌توان ادعا کرد که شاید صد سال تنهایی، بزرگترین رمان آمریکای لاتین است، از آن جا که داستان خاندان بوئندیا Buendia به طور واضح استعاره‌یی است از تاریخ قبل از استقلال این قاره. علاوه بر آن، معتقدم که این رمان همچنین داستانی است درباره افسانه‌های تاریخ آمریکای لاتین. فکر نمی‌کنم هیچ رمان‌نویس دیگری جز گارسیمارکز توانسته باشد با چنین دقت نظر و صداقتی به ارتباط درونی میان ساختار سیاسی - اجتماعی این سرزمین و رفتار شخصیت‌های اثرش پی برده باشد. پس لازمه کسب تجربه تمدنی که در این رمان توصیف می‌گردد چیست؟ نویسنده در جواب این سوال که آیا رمان مذکور در بردارنده پیامی سیاسی است یا خیر، سکوت اختیار می‌کند، او به قدر کفایت در این تمدن ریشه دارد، زیرا هشت سال نخست زندگی‌اش را در آراکاتاکا گذرانده است. اما اظهار داشته: «در خلال این مدت هیچ اتفاق جالب توجهی برای من رخ نداده و همچنین می‌گوید که مادر بزرگ‌گاش برای او داستان‌های خیالی و غیرواقعی تعریف می‌کرد تا حقایق زندگی، وی را غمگین نسازد.

اگرچه برخی از خوانندگان متوجه اهمیت سیاسی قابل ملاحظه‌یی در رمان شده‌اند، اما آن‌ها در مورد احتمال وجود پیام سیاسی در آن اتفاق نظر ندارند. زیرا این رمان نظرها و تفسیرهای متعارض سیاسی را درباره خود باعث شده است. نویسنده با یک توجیه منطقی اظهار می‌دارد که این اثر برای تمام جناح‌های سیاسی حرفی برای گفتن دارد، برای تمام مکاتب فکری جذبه و کشش ایجاد می‌کند؛ چه گراها به تنش‌های اجتماعی و تصاویر امپریالیستی موجود در آن، علاقه‌مند هستند، محافظه کاران از فساد یا ناکامی آن تنش‌ها و نقش مداوم خانواده امیدوار و دلگرم می‌شوند و لذت‌گرایان غیرسیاسی با مسائل جنسی و ستیزه‌جویی تسلی می‌یابند.

بر این گروه می‌توان آن خوانندگانی را اضافه کرد که تمایل دارند به مضامین مختلف سیاسی و اجتماعی این رمان دست یابند و از آن لذت ببرند، زیرا این یک اثر بزرگ‌گرایا است. در نهایت، صد سال تنهایی یقیناً کتابی است پر طرفدار و فوق‌العاده که انسان می‌تواند بدون پیش زمینه‌یی خاص در مورد ریشه‌های تاریخی و

با دلالت‌های ضمنی سیاسی، از آن لذت برد. شاید به همین دلیل است که این رمان حتی به طرز خارق‌العاده، مورد پسند و طرفداری خوانندگان خارج از آمریکای لاتین نیز قرار گرفته است: در حقیقت صد سال تنهایی اولین کتاب پرفروش در سراسر دنیا در تاریخ نشر آمریکای لاتین به شمار می‌آید که نقش عمده‌یی در اعطای جایزه نوبل ادبی سال ۱۹۸۲ به گارسیمارکز داشته است.

رنالیسم جادویی در صد سال تنهایی

با توجه به پاسخی که به پرسش قبلی، یعنی چه چیزی در این رمان مورد تحسین و تمجید قرار می‌گیرد، داده‌ام، مایلم به دو حقیقت مسلم این رمان اشاره کنم و سپس با استفاده از آن، دو تفسیر ممکن را در مورد این اثر ارائه دهم.

سعی دارم در ارایه اولین تفسیر ممکن به تجربه‌یی که از خواندن این رمان کسب کرده‌ام وفادار بمانم. این رمان آمیزه‌یی شگرف است؛ از طرفی، آن را یک اثر کمیک بی‌نهایت سرگرم کننده با فتنم که مملو از شخصیت‌ها و رخداد‌های غیرمنتظره و خوشایند است و در نتیجه تجربه‌یی است بی‌نهایت تعالی بخش. از سوی دیگر، این رمان برای من سراسر حس شدیدی از آیرونی، هاله تیره‌یی از غم و اندوه غالب و حس پوچی و بیهودگی اندوه‌زا به جا گذاشته است. سعی دارم در اظهارات بعدی خود ارتباطی بین این واکنش‌های احساسی و خصوصیات رمان برقرار سازم.

در ابتدا باید متذکر شوم که تصور خلاقی در درون شخصیت‌های خارق‌العاده و حوادث شگفت‌انگیز این رمان حضور دارد. این مران حتی برای یک لحظه نیز از متعجب و مسرور ساختن خواننده باز نمی‌ماند. در اکثر قسمت‌ها، شخصیت‌های داستان دوبعدی به نظر می‌آیند و ما در صفحات کمی از رمان با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم، اما وجود حس شور و نشاط و شگفتی در سراسر فضای رمان خواننده راتا به آخر به خواندن آن وامی‌دارد. این حالت بیشتر نشأت گرفته از سبک رنالیسم جادویی است که با حس سنتی ما از داستان ناتورالیستی سازگاری ندارد. در مورد ما کوندو یک چیز کاملاً جادویی وجود دارد؛ وضعیتی ذهنی و چیزی فراتر از یک مکان جغرافیایی واقعی است که ما کم‌تر به طرح و شکل واقعی و عینی آن پی می‌بریم. [لازم به ذکر است که واژه رنالیسم جادویی، در سال ۱۹۲۵ توسط فرانتس روه Franz Roh، منتقد ادبی آلمانی، ساخته شد تا از آن برای توصیف بینش جادویی به واقعیت استفاده گردد. در نظر او، رنالیسم جادویی با نقاشی پستاکسپرسیونیستی (۱۹۲۵-۱۹۲۰) یکی بود چرا که عناصر رمزگونه و نهفته در واقعیت هرروزه را آشکار می‌کرد. رنالیسم جادویی بیانگر حیرت و شگفتی انسان

در مقابل عجایب دنیای واقعی است.]

درهم آمیختگی رویا و واقعیت در سراسر این رمان همواره ما را تهییج می‌کند و در وضعیت انتظار تخیلی قرار می‌دهد. به خصوص در مورد ماجرای خاندان بوئندیا که قدرت تخیل‌شان مکرراً به اشکال گوناگون هدایت می‌گردد. و ترفندهایی را از ما پنهان نگاه می‌دارد که منبع همیشگی سرگرمی، بدعت و انبساط است.

فرض می‌کنم که این کیفیت رمان برای هر شخصی که آن را می‌خواند، واضح و روشن است، پس قصد ندارم که در این جا بدان بپردازم. برخی از خوانندگان که با ناتورالیسم روان‌شناختی خو گرفته‌اند، ممکن است فکر کنند که این رویاپردازی در تضاد با نیازهایشان - هر چه بیشتر رئالیستی بودن دنیای خیالی این داستان - است. با این وجود، فکر می‌کنم ارتباط مهمی بین رویا و واقعیت در این رمان وجود دارد؛ به عبارتی دیگر، آن‌ها دو عامل جدا از یکدیگر نیستند اما نکته در خور توجه در این اثر این است که تمدن توصیف شده در آن واقعیت زندگی را رودرروی رویاپردازی قرار می‌دهد، زیرا آن زندگی را نه تنها به عنوان یک حقیقت تاریخی

بلکه به عنوان رویا تجربه می‌کنند.

به همراه این شور و شغف که در بالا بدان اشاره کردم، من وجود یک حس قوی و نهفته آبرونی را که ترکیبی است از غم و اندوه و خشم و تقدیر اسفبار احساس می‌کنم. زیرا این داستان درباره ناکامی دهکده و خاندانی است که نهایتاً علی‌رغم سرزندگی حیرت‌آورشان کاملاً از صحنه روزگار محو می‌شوند. در دل تمام این رویاپردازی‌ها، بسیاری از اجزای سازنده این «تنهایی»، خشونت، بی‌رحمی و ناامیدی‌یی وجود دارد که تک‌تک شخصیت‌های این اثر را در خود غرق می‌سازد. و این اجزا وجود خود را در مقام تعدیل‌کننده شور و شغف کمیکی که خواننده در غالب بخش‌های رمان بدان دست می‌یابد، تثبیت می‌کنند.

به گمان من خیلی مهم است که خشونت و ناامیدی با احساسات درهم آمیخته نشود. همان‌طور که بعضی از ما با درک یا حس نکردن این خصوصیات در جوامع خود، عن‌قربیب به آن مبادرت می‌ورزیم. بی‌رحمی، ناکامی، ناامیدی محض و خشونت آبی و مخرب و توجیه‌ناپذیری در لحظه‌لحظه این رمان وجود دارد. و به هر طریق که به تفسیر این داستان بپردازیم، لازم است

که آن‌ها را در نظر داشته باشیم و به جهت لذت از نوآوری کمیک و رویاپردازی‌یی که عاری از هر نوع خصوصیت جدی آبرونی است، تأثیر آن‌ها را به حداقل برسانیم.

زمان به عنوان تاریخ خطی Linear History

مایلم با استفاده از تفحص و بررسی بیشتر این واکنش دوسویه، به یکی از خصوصیات برجسته این رمان اشاره کنم - تأثیر و کاربرد از طریق دو مفهوم زمانی یعنی خطی و دورانی و ارجاعی، کنش متقابل این دو مفهوم برخی از مهم‌ترین تأثیرات این رمان را پدید می‌آورد.

در ابتدا، می‌بینیم که این رمان در بردارنده یک حس قوی از بسط یافتن خطی تاریخ یا پیشینه دهکده ماکوندو است. ما داستان را از ابتدای آن، طی مراحل گوناگون - مراحل شکوفایی یک دهکده امروزی تا به زوال و نابودی قطعی و نهایی دنبال می‌کنیم.

تاریخ خطی این دهکده به چهار بخش تقسیم می‌شود؛ وجود حالت معصومیت آرمان‌گرایانه و سازگاری اجتماعی در ماکوندو، به مانند یک بهشت نخستین. ساکنان آن به قدری معصوم‌اند که تاکنون

مردان و زنان

ماکوندو

توانایی درک و شناخت

دنیای بزرگ و

رو به گسترش

را که در آن

زندگی می‌کنند

ندارند و

قادر به کنترل

سرنوشت تاریخی

خود نیستند

آن‌ها به عنوان

ساکنان ماکوندو،

قربانیان

یک توهم هستند

و درکشان

از زندگی

با ناکامی

مواجه شده و

آن‌ها را فرق

در تنهایی آزارنده

و طولانی می‌کند



نمرده‌اند و حتی اسمی برای نامیدن چیزهای اطراف خود ندارند. این بخش پنج فصل ابتدای رمان را در برمی‌گیرد.

داستان به سمت درگیری‌های نظامی در جنگ‌های داخلی مختلف و انقلاب‌ها (در فصل‌های ۶-۹) و بعد یک دوره رونق اقتصادی و زوال معنوی و روحانی (در فصل‌های ۱۰-۱۵) و نهایتاً انحطاط و فحاشی مادی (در فصل‌های ۱۶-۲۰) پیش می‌رود.

این داستان روایی در اکثر موارد همین مفهوم خطی زمان را دنبال می‌کند، تا بدان جا که ما دقیقاً نمی‌دانیم در چه موقعیتی از این داستان خطی قرار داریم و این به دلیل طبیعت تهاجم‌های گوناگونی است که اتفاق می‌افتد. معمولاً بیگانگان با ورود خود آخرین دستاوردها را در زمینه فن‌آوری یا بوروکراسی به رمان می‌آورند؛ کولی‌ها، مأموران دولتی، کشیشان، قوای نظامی مختلف، وکلای همه جا حاضر، راه‌آهن و سرمایه‌گذاران امریکایی.

ما مکرراً این تهاجمات را که دهکده کنترلی بر آن‌ها ندارد و هیچ هشدار قبلی در موردشان نمی‌دهد، تجربه می‌کنیم و در اکثر موارد، آن‌ها درکی از چگونگی برخورد و واکنش را ندارند. واکنش‌های خوزه آرکادیو در برابر کولی‌ها و عکس‌العمل شهروندان در برابر تلفن و سینما، همگی غالباً عجیب و غریب و غیرقابل پیش‌بینی‌اند، اما آن‌ها اشاره به دنیای ثابت ما کوندو دارند و عجز و ناتوانی مردم در دفاع مقابل تهاجم بیگانگان.

بعدها شما به یاد خواهید آورد که ما کوندو در ابتدا تقریباً به طور اتفاقی بنا گردید. برحسب تصادف همان جایی می‌شود که خاندان بوئندیا تصمیم به اقامت در آن را دارد. دلیل مشخصی برای ماندن در آن‌جا وجود ندارد و هیچ کدامشان هم دقیقاً نمی‌دانند کجا هستند، بلکه فقط بی‌برده‌اند که در میان تعدد موانع طبیعی قرار دارند، چون متوجه شده‌اند هیچ ارتباط و تماسی با تمدن ندارند. و بنابراین آن‌ها ما کوندو را یافتند. دهکده آینه‌ها یا سراب‌ها، اجتماع سالم و آرام و دلنشین، بدون کوچکترین درکی از تاریخ یا داشتن هر گونه دلیل خاص سیاسی برای آن‌جا بودن. در واقع امیال و خیالات آرکادیو است که دنبال گریز از گذشته خود است و به دلیل قوه تصور بیش از حد هیجان‌زدگانش، در خلق یک آینده سیاسی برای اجتماع خویش ناتوان است.

رشد خاندان بوئندیا تا اندازه‌ای تأکید بر این مفهوم خطی زمان دارد، زیرا آن‌ها یک سری چهره‌هایی را به وجود می‌آورند که تاحدی مظهر یک برهه تاریخی خاص هستند و در واقع جزئی از آن می‌باشند. بزرگ خاندان، خوزه آرکادیو، تا اندازه‌ای همچون یک انسان فرهیخته دارای علایق بسیار و اهداف و توان راهگشایانه است. پسرش آتورلیانو یک فرمانده بزرگ نظامی و یکی از مهم‌ترین شرکت‌کنندگان جنگ‌های داخلی می‌شود،

در عوض، آرکادیو از بی‌مردی می‌آید به نام آتورلیانو سگوندو Aureliano Segundo و جفت‌اش خوزه آرکادیو سگوندو Jose Arcadio Segundo. که برای سرمایه‌داران آمریکایی کار می‌کند و یک گرداننده تندروی حزب کارگر می‌شود. پس هنگامی که از نسلی به نسل دیگر می‌رویم، به وجود یک عامل قدرتمند خطی بی‌پی می‌بریم که معمولاً از بیرون تحمیل می‌گردد و اتفاقات ما کوندو را پیش می‌برد.

زمان به عنوان تاریخ دورانی و ارجاعی Circular History

اما این مفهوم پرصلابت تاریخ، واکنش مردم ما کوندو و به ویژه خاندان بوئندیا، به این سیرخطی، حس و مفهوم ثانویه‌ی می‌دهد: تاریخ در مقام خطی، شخصیت آن‌ها با وجود تمام تغییرات ظاهری در شغل‌های اصلی‌شان، همواره تجربه نسل‌های پیشین را تکرار می‌کند. وجود حس پرصلابتی از سرنوشت، درباره این تکرار و سوسه‌برانگیز قابل رویت است. هنگامی که نام بر شخص نهاده می‌شود، خصوصیات مهم زندگی‌اش معین می‌گردد و این شخص محکوم به تکرار رخدادهای زندگی‌اش می‌شود. همچنان‌که اورسولا Urbula بیان می‌کند:

در حالی که خانواده آتورلیانو درون‌گرا و منزوی هستند، اما افکار سالمی دارند، خاندان خوزه آرکادیو تابع امیال آنی و متهور و بی‌باک هستند.

حتی مرگ آن‌ها تا حدی از پیش مقدر شده است. خاندان آرکادیو همچون قربانیان قتل یا بیماری در عذاب‌اند، هر سه آتورلیانو‌ها با چشمان باز و بی‌قوای ذهنی صحیح و سالم‌شان می‌میرند. و همگی تسلیم یک تبعید خودخواسته در تنهایی می‌شوند که می‌تواند برای دهه‌ها ادامه یابد.

غالب مردم ما کوندو و خاندان بوئندیا وضعیت بانشاط و مفرحی دارند، اما دیر یا زود زندگی‌شان معنی خود را از دست می‌دهد زیرا قادر به در دست گرفتن یا کنترل تاریخ خود نیستند. گذشته‌شان به غیر از حسرت گذشته، برای ایشان نامعلوم است. وضعیت کنونی این‌ها علیرغم پویایی، سوساس برانگیز است و آینده روشنی هم ندارند.

خاندان بوئندیا: مردان و زنان

شخصیت‌های خانواده اصلی این رمان تمایل دارند تا به صورت طرح کلی سامان‌دهی و مرتب شوند (مثل خاندان‌های آرکادیو و آتورلیانو). این یک رمان روان‌شناختی نیست، زیرا که توجه و گرایش اصلی آن از شور و هیجان درونی شخصیت‌ها سرچشمه نمی‌گیرد. ما در این‌جا در غالب موارد با مخلوقات دو بعدی کمیک‌ی سروکار داریم که به منظور خلق موضوعات بن‌مایه‌ی

خاص ترتیب یافته‌اند.

به نظر من، مشخصه و ویژگی این داستان، تلاوم و سوساس برانگیز آن‌ها نسبت به زندگی‌شان است. چون وجود آن‌ها مملو از فراست و نیروهای شگفت‌انگیزی است که پدید آورنده اهداف بلندپروازانه و تمایلات جنسی‌شان می‌باشد، بنابراین در درک کامیابی‌های دراز مدت ناتوان‌اند. آن‌ها همچنین در مقابل اهداف پیشین خود بی‌نهایت خشمگین و یا دچار خشونت غیرمنطقی می‌شوند که ناخواسته بر آن‌ها تحمیل گردیده است.

زنان این رمان نیز گرایش به گونه‌گونه شدن دارند. نیروی عقل سلیم و عزم راسخ خانواده اورسولا، به ویژه خشکی و نهاد مادر سالار و اراده این زن بنیان‌گذار، افراد شهوانی و جاودان بیرون از خانواده را به جان هم می‌اندازد؛ یعنی Petra Cotes و Pilar Ternera. آن‌ها که رمديو Remedio نامیده می‌شوند، نابالغ می‌مانند، در جوانی می‌میرند و یا ناپدید می‌گردند.

غالباً زنان همانند مردان به همراه کارهای روزمره زندگی، کاملاً درگیر واقعیت روزمره هستند. اورسولا در تمام طول عمرش در برابر منع زنا با محارم به مبارزه می‌پردازد و فرناندا Femanda هم زندگی‌اش را وقف تحمیل احکام شدید و سخت کاتولیسیسم محافظه‌کار اسپانیایی به افراد سرکش خانواده می‌کند. آن‌ها علاقه‌ی به مخاطرات نامطمئن، ذهنی و تخیلی ندارند. به بیانی ساده‌تر، ممکن است خواننده‌ی دربارید که در این رمان، مردان از نقصان همیشگی و خلقتی رنج می‌برند؛ و حال آن‌که، زنان در آن محبوس شده‌اند.

ما به ظاهر قادر نیستیم که به وضعیت میان توهمات ضعیف، غیرممکن و ثابت مردان و پایداری و نظم واقع‌بینانه محدود به خانه زنان پی ببریم. و در این جا این ناتوانی اشاره به آن چیزی دارد که به ظاهر مردان و زنان از آن عاری هستند؛ توانایی درک و شناخت دنیای بزرگ و رو به گسترشی که در آن زندگی می‌کنند و همچنین توانایی به دست گرفتن سرنوشت تاریخی خودشان. آن‌ها به عنوان ساکنان ما کوندو، قربانیان یک توهم هستند و درکشان از زندگی باناکامی مواجه شده و آن‌ها را غرق در تنهایی آزارنده و طولانی می‌کند.

رتالیسم جادویی این رمان، با چنین مفاهیمی، چیزی فراتر از یک وسیله و تمهید سبکی است که بخواید خوانندگان دلزده از ناتوریسم آمریکای شمالی را اغوا کند. روایا و خیال‌پردازی برای این مردم، به خصوص مردان، رویه اصلی تجربه تاریخی‌شان است و از آن‌جا که این روایا و خیال‌پردازی در برابر مهاجمان خارجی و تأثیر زمان توان مقابله ندارد، لذا همگی آن‌ها باناکامی روبه‌رو می‌شوند. و این، احتمالاً یکی از نکات مهمی است که گارسیمارکز در این اثر، بزرگ و گرامی می‌دارد.

رمان درباره آمریکای لاتین چه می گوید؟

پایبندی شخصی و ملی مردم آمریکای لاتین به تاریخ، همانند مردم آمریکای شمالی به صورت یک عادت در آمده است. ما اطمینان داریم که می توانیم مسئولیت زندگی مان را به عهده بگیریم و یک زندگی هدفمند را تداوم بخشیم. اما همان طور که بسیاری از مفسرین آثار گارسیا مارکز خاطر نشان کرده اند، این قضیه همیشه در مورد آمریکای لاتین صدق نمی کند؛ بیم شان از این است که مبادا مردمی کاملاً واقعی نباشند، دنیای آنان دقیقاً همانند دنیای واقعی نیست، این مشکلی مربوط به مسائل شناخت شناسی یا فلسفی و لاهوتی و نیز جُزَع و دلتنگی اروپایی به سبک کافکا و بکت نیست، مانند تشویش و اضطراب مردم آمریکای شمالی نسبت به احتمال دگرگونی سریع مادی و اجتماعی هم نیست، بلکه حسی کهنه و شخصی است، حسی است از آن چه که رخ می دهد و در واقع نمی تواند اتفاق افتد. حسی کاملاً رویایی و آزارنده که به سختی می تواند واقعی جلوه کند و این که تاریخ به آن حالت لودگی که به نظر می رسد، نیست. این همه ناخوشی ها، نوشیدن ها، تشریفات، ملالت و مرگ ناگهانی، نمی توانند آن چه که هستند باشند.

تاکید بر این نکته ضروری است که این مفهوم تاریخ یک طعنۀ آزار دهنده بی است که به عنوان رویا تجربه شده و به سرعت فراموش شده است. زیرا این نکته احتمالاً در مورد نوشتن این رمان نیز صدق می کند و یکی از مهم ترین اهداف گارسیا مارکز به وجود آوردن حسی قوی از پوچی و بیهودگی تأسفبار در وضعیت ما کوندو است. فصلی را که نویسنده ما کوندو را توصیف می کند به یاد داشته باشیم و با هدف ساختن و پرداختن به تاریخ جدیدی برای خویش، حرکت کنیم.

این نکته که تاریخ را باید همچون رویا و خیال پردازي تجربه کرده، مورد تأکید منتقدان مارکسیست نیز بوده است. آن ها مصرا نه اظهار می کنند: از آن جا که قوانین حاکم بر جامعه مربوط به طبقه حاکم است، آن صاحب منصبانی که در تعیین سرنوشت خود نقشی ندارند، بدون چنین رهنمودهای منطقی به زندگی خود ادامه می دهند. بنابراین، آن ها با استدلال و برهان می گویند: رمان گارسیا مارکز بیان می دارد که زندگی یک رویا نیست بلکه زندگی در آمریکای لاتین یک رویاست. چیزهای غیر واقعی و غیراصیلی که طی پانصد سال استعمار تحمیل شده. و این که وقتی زندگی تبدیل به کلبوس همیشگی می گردد، احتمالاً زمان بیداری فرا رسیده است.

تکرار بی پایان اعمال بی ثمر برای یک جامعه سرمایه داری عاری از نیروی حیاتی اقتصادی یا اجتماعی، کاری عبث و بیهوده است. ما کوندو هیچگاه نقشی درست و واقعی در روند اقتصادی و سیاسی این

مردم ندارد. اعمالی که صورت می گیرد، فقط حاشیه بی هستند. همان طور که در متن توصیف می شود، حتی پس از برقراری حکومت در ما کوندو، Moscote تنها یک مقام تشریفاتی است. سیاست های ملی بیشتر مربوط به اخلاص، بی نظمی و سرکشگی است تا جزء لازم و سازنده زندگی در ما کوندو.

در صد سال تنهایی هیچ چیز مطابق با انتظارات مردم نیست؛ همه چیز آن ها را متعجب می سازد؛ همه آن ها با شکست مواجه می شوند، و همگی مایوس و ناامیدند؛ فقط تعداد کمی از آن ها موفق می شوند تا برای لحظه ای کوتاه و گذرا با دیگران ارتباط یا پیوند فکری و عاطفی برقرار کنند و اکثراً اصلاً قادر به این کار نیستند. اکثر اعمال شان - در نگاه اول شبیه ساختار کلی رمان - غیر مستقیم و دُورانی است... کوتاه این که، آن ها قادر نیستند پدید آورندگان تاریخ خود باشند... تنها شرح و توصیف ممکن این است که آن ها زندگی شان را با نام ارزش های اشخاص دیگر به واقعیت مبدل می سازند. در نتیجه، تنهایی، مضمون اصلی تاریخ آمریکای لاتین است که در حقیقت خلاء بزرگی فرهنگی شان است که هزاران مایل دور تر از موطن واقعی، یکه و تنها رها شده اند. اسپانیایی هایی که در قرن شانزدهم و در عصر روشنگری - قرن هجدهم - ظاهر می گردند... آن ها هرگز قادر نیستند که خود را با

دنیایی که ساخته و پرداخته خودشان نیست، مطابقت دهند. در سراسر صد سال خیالی این رمان، که از دوره استقلال تا دهه ۱۹۶۰ را در بر می گیرد، نفوذ خارجی ها (کولی ها) پراکنده و تدریجی است... از این رو، این رمان ظاهراً نسبت به تأثیر عمومی تاریخ مستعمراتی بر ارتباطات اشخاص، کمتر به واقعیت «جادویی» می پردازد: برای قضاوت در مورد این که آیا مضامین دُوران، نامعقول بودن، تقدیرگرایی، انزوا، خرافات، جزم اندیشی، فساد و خشونت ذاتی اند یا زاده تاریخ، باید از منظر سیاسی و فلسفی و علمی یکسانی با آن ها برخورد کرد.

اگر زندگی حوزه آرکادیو بوئندیا را مختصراً مورد بررسی قرار دهیم، می توانیم تجسم این نکات اساسی را در ضرب آهنگ داستان مشاهده کنیم. داستان زندگی او با احساس شهوانی و حس غرور به اصطلاح مردانه و نیز ازدواج اجباری اش (زنای اش) که منجر به قتل بی رحمانه ناگهانی می شود، آغاز می گردد. او و همسرش مجبور می شوند به درون این سرزمین نقل مکان کنند. آن ها ما کوندو را تقریباً اتفاقی پیدا می کنند.

او مردی است پرنرزی، بلند پرواز و با استعداد که بینشی خلاق دارد. در ابتدا تلاش و کوشش اش فوق العاده چشمگیر است. وی قصد دارد به کسب علم و دانش بپردازد و آن را به کار بندد زیرا که علم و دانش، او را از حبس جغرافیایی اش و نیز دهکده را از تسخیر



جادویی رها خواهد ساخت.

اما خوزه آرکادیو قادر به تفکیک جادو از دانش نیست. او در مورد جغرافی چیزی نمی‌داند و با وجود این که یک ارتفاع یاب، یک قطب‌نما و چند نقشه به همراه دارد، اما گم می‌شود و طبیعتی که او را احاطه کرده، مغلوب‌اش می‌سازد. او با استعداد است و آرزوهایی بزرگ دارد؛ با این حال قادر نیست که آن‌ها را با هدفی خاص به سمت و سوی واقعیات پیرامون‌اش هدایت کند.

بنابراین، او همانند بسیاری از بازماندگان‌اش، نهایتاً به خود قبولانده که: «ما به جایی نخواهیم رسید... ما بدون بهره‌گیری از علم و دانش زندگی مان را تباه خواهیم کرد.» بازماندگان وی نیز چنین مشکلی را دارند و در نتیجه همگی در برابر نیروی حسرت و اندوه گذشته به زانو در می‌آیند و خود را از واقعیت تاریخی‌شان که هرگز به وضوح درک نکرده‌اند، کنار می‌کشند. آن‌ها با ناکامی‌شان به طریق اعتزال و کناره‌گیری درونی به مقابله می‌پردازند.

مفسری اظهار داشته که این عملی به خود قبولانیدن، تصمیم مهمی است، چون خاندان بوئندیا را محکوم به زندگی بدون علم کرده و همچنین کاری کرده که ذهن‌شان قادر به تفکیک حقایق عینی و پیش‌بینی امیال‌شان نیست. در ابتدا، خاطرات وی مکرراً به ذهن‌اش خطور می‌کند (به خصوص در مورد پرودنسیو اگیلار Prudencio Aguilar، مردی که آرکادیو در نزاعی بر سر زن‌اش وی را به قتل رساند) و در آخر آزمایشگاه‌اش را برهم می‌زند و خود را تسلیم حسرت دیوانه‌وار گذشته‌اش می‌کند.

این الگو در رمان بارها و بارها، به خصوص در مورد مردها تکرار می‌شود. آن‌ها برای به انجام رساندن اهداف خود، همانند جوان‌ها مجاهدت می‌کنند اما با شکست روبه‌رو می‌شوند و در آخر کناره‌گیری می‌کنند. چون عملاً در برخورد با اوضاع واقعی ناتوان‌اند و در آخر تنهایی مأیوس‌کننده را انتخاب می‌کنند.

تنهایی در ماکوندو و در میان خاندان بوئندیا یک حالت تصادفی نیست که بتوان با ارتباط و معاشرت بیشتر و یا با پیدا کردن دوستان بیشتر، تقلیل‌اش داد. تنهایی لاهوتی و فلسفی اگزیستانسیالیست‌ها هم نیست. این تنهایی، خصیصه‌بی است که قطعاً به ارث برده شده است. این تنهایی به ظاهر تقدیری است گریزناپذیر، اما به سادگی بر آن صحنه گذاشته می‌شود. خاندان بوئندیا در جست‌وجوی تنهایی‌شان هستند تا خود را در آن محصور سازند، گویی کفن ایشان است. در نتیجه، بازم تبدیل به مظهر و نماد دیگری از عدم واقعیت می‌گردند...

اورسولا محافظ خانواده است و در خانه حضور مستمر دارد. او دربردارنده نظامی ارزشی است که

موجبات این خودنگهداری را برای پوچی و بیهودگی فراهم می‌سازد. مهم‌ترین دغدغه خاطر وی سربلندی و شرافت خانواده و احتراز از زنا با محارم است. به وجود آمدن کودکان در این خانواده بر اثر عشق دوطرفه نیست بلکه به وسیله یک شخص دیگر است. ثمرهٔ میل و هوس واقعی، اولاد مشروع نیست؛ به عنوان یک اصل، کودکان یا توسط همسران مطرود زاده می‌شوند یا توسط زنانی که به طور غیرمستقیم مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند تا این میل سرکوب شده توسط عملی به نام زنا تخلیه گردد.

نتیجه، یک شجره‌نامهٔ فوق‌العاده پیچیده و در هم تنیده است که دو نفر انتهایی آن با هم زنا می‌کنند بدون این که بدانند نسبت نزدیکی با یکدیگر دارند. در آن معنی، نسل آخر خاندان بوئندیا نشان می‌دهد که آن‌ها هیچ ارتباطی با گذشته خود نداشته و نمی‌دانند با یکدیگر چه نسبتی دارند. بنابراین مجبور نیستند در برابر امیال شهوانی و غیرمعمول‌شان بایستند. این امیال، ایشان را طعمه و قربانی سهل‌الوصول نیروهای مخرب طبیعی می‌کند که همیشه در گوشه‌یی از جامعه و خانه‌شان در کمین نشسته‌اند.

نتیجه‌گیری رمان

طی کردن این روند و مسیر به عنوان یک امکان تفسیری و تعبیری، به ما این اجازه را می‌دهد تا مفهوم پایان شگفت‌انگیز این رمان را دریابیم: نابودی و فنا شدن مقدر خانواده و جامعه. در این جا مایلیم در مورد دو واقعیت خاص نظری را ارائه دهیم.

ابتدا، به محض این که شخصی دست خط رمزی و پیچیدهٔ ملکیاداس Melquiades را کشف رمز می‌کند - یعنی وقتی که شخصی تاریخ ماکوندو را کاملاً متوجه می‌شود - این جامعه محکوم به خاتمه یافتن می‌گردد. چون جامعه و خانواده‌بی که خود را ملزم به تنهایی کرده‌اند، درگیر یک کارسترتگ محکوم به شکستی هستند که هرگز تکرار نمی‌شود.

سرنوشت این دهکده و خانواده مرگ است، زیرا این دو آن چه را که لازمهٔ تداوم است در اختیار ندارند. تنهایی، اعتقاد به کناره‌گیری، خیال‌بافی و امیال ذهنی‌شان، آن‌ها را محکوم به فنا کرده است. اما انتهای این کتاب از ابتدای آن پیچیده‌تر است، زیرا به تعبیری، در این کتاب ماکوندو پایدار می‌ماند. این که یکی از آن‌ها به نصیحت کاتالان Catalan کتابفروش گوش فرامی‌دهد، حائز اهمیت است. کاتالان به گابریل مارکز -نوهٔ گارسیمارکز که همراه با سرهنگ بوئندیا در جنگ شرکت کرد - می‌گوید که قبل از نابودی ماکوندو آن جا را ترک کند. بنابراین، آن چه که باقی ماند، یادآور این زندگی پایدار است، داستانی که به عنوان سرمشقی برای خلق تمدنی بهتر باقی می‌ماند.

اگر یکی از مشکلات عمدهٔ خاندان بوئندیا و ماکوندو این بود که آن‌ها نمی‌توانستند با کمک تاریخ‌شان، حس واقع‌بینانه‌یی در خود به وجود آورند، پس ممکن است این کتاب در اطمینان حاصل کردن از این که چنین روایتی دوباره اتفاق نمی‌افتد، مفید باشد. گرچه در این رمان کاملاً با شخصیت گارسیمارکز آشنا نمی‌شویم، اما دانستن این نکته که او با در دست داشتن کل آثار رابله (Rabelais, 1494-1553) - طنزپرداز فرانسوی - از ماکوندو می‌گریزد تا حدودی مهم به نظر می‌رسد. ممکن است نام بردن یکی از ناپنه‌های فوق‌العاده کمیک دنیای ادبیات، یادآور مهمی از عملکرد اصلی این رمان باشد؛ طوری تاریخ تراژدی - کمیک ماکوندو را تحسین کنیم که مردم چیزی از آن یاد بگیرند. زیرا اگر یکی از اهداف خلاق و بزرگ بهترین کمدی‌ها، تحسین قابلیت بشر، البته نه تنها در بقا بلکه در پیروزی‌شان باشد، پس در این صورت ممکن است اهداف کمیک صدسال تنهایی این باشد که از دادن تأثیرات تربیتی کمدی به مردم اطمینان حاصل کند.

زمانی که به این حقیقت می‌اندیشیم، این نکته برایم طنین خاصی دارد؛ این حقیقت یک راه نگرستن به خاندان بوئندیا است که بی ببریم آن‌ها - غالباً علل حس شهوانی و پر شور خیالی‌بافی و انبساط خاطر هستند - در تمسخر کردن خویش ناتوان‌اند و نمی‌توانند از اشتباهات‌شان عبرت بگیرند، در نتیجه، شخصیت آن‌ها با آگاهی از آن چه که موقعیت‌شان نیاز دارد، پرورش می‌یابد. هنگامی که اثر آودیسه را مورد بحث و بررسی قرار دادیم، در این باره صحبت کردیم که چطور چنین روند دگرگونی، یکی از نکات مهم و اصلی این اثر حماسی است. پس، اودیسیوس، همان شخصیتی نیست که در ابتدا تروی را ترک کرد؛ او از یک سری ارزش‌های جدید و در حال دگرگونی مطلع شده است. ممکن است شخصی در این باره بحث کند که این تحول چیزی نیست که اعضای خاندان بوئندیا بتوانند آن را تجربه کنند، و نیز سرنوشت آن‌ها می‌تواند کاملاً با ناتوانی تخیلات کمیک‌شان مرتبط شود.

در هر صورت این ویژگی خود رجوعی انتهایی رمان - زمانی که در واقع نتیجه‌اش را بیان می‌کند و به دنیای فراتر از ماکوندو که گارسیا مارکز آن را در داستان توصیف کرده می‌رسد - این بینش پایانی را ارائه می‌دهد: هر نوع زندگی که برای مردم امریکای لاتین وجود داشته باشد، سحرآمیز نیست، بلکه در نهایت تجربهٔ خودبراندازانهٔ خاندان بوئندیا و ماکوندو است. در آن حالت، نابودی ماکوندو، به جای پایان دادن دنیای لذت‌بخش رئالیسم جادویی، به خاتمهٔ قابل پیش‌بینی میراث ایندولوژیکی و فرهنگی اسپانیا در این دنیای جدید اشاره می‌کند. این رمان در معنای واقعی، اثری بنیادین است.